

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: خوف و رجاء ۱

قال الله تبارک و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»^۱ (البته کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، آنان به رحمت خدا امیدوارند.)
 به حول و قوه الهی از این جلسه صحبتمان درباره یکی از مکارم اخلاقی است به نام خوف و رجاء. دو حالتی که گفته شده است در مؤمن به یک اندازه وجود دارد. خوف و رجاء، ترس و امیدواری. امشب صحبت را در سه قسمت مطرح می‌کنیم. عمده صحبتمان بحث مقدماتی است. بحث اول تقسیمی است که در امور محبوبه و مکروهه انسان وجود دارد، بحث دومان تفاوتی است که بین رجاء و تمنی و غرور وجود دارد و در انتهای صحبتمان آیه شریفه‌ای را که تلاوت شد، با یک حدیث می‌خوانیم و ترجمه می‌کنیم.

اقسام امور محبوب و مکروه انسان

اما قسمت اول صحبتمان که تقسیمی است بین اموری که برای انسان خوشایند است و اموری که ناخوشایند است: امور محبوبه و مکروهه. ببینید تمام چیزهایی که به انسان برخورد می‌کند که یا انسان آن‌ها را دوست دارد و یا خوشش نمی‌آید و ناراحت می‌شود، این‌ها سه حالت دارد: یا زمانش گذشته است؛ یعنی در زمان گذشته یک چیزی به انسان رسیده که خیلی او را خوشحال کرده یا خیلی ناراحتش کرده است، یا در زمان حال است؛ یعنی الان یک چیزی دارد به او می‌رسد که او را خوشحال می‌کند یا ناراحت می‌کند، مکروهش است یا محبوبش است، یا مال آینده است. بناست در زمان آینده یک چیزی به ما برسد که یا خوشحالمان می‌کند یا ناراحتان می‌کند.

۱. تذکر

اموری که نسبت به گذشته است، اسمش را «تذکر» می‌گذارند، ذکر و تذکر. در گذشته مثلاً مصیبتی به انسان رسیده که آن موقع خیلی ناراحتش کرده، الان به یاد آن زمان می‌افتد یا اینکه در گذشته یک مسئله خیلی خوشحال کننده‌ای به او رسیده، حالا یا ترقی معنوی یا ترقی مادی، الان نشسته فکر آن را می‌کند، به یاد آن می‌افتد که روز گذشته، هفته قبل، چند سال پیش فلان کار اتفاق افتاد و خیلی او را خوشحال کرد. الان که دارد فکرش را می‌کند، اسمش را تذکر می‌گذارند. به

این ذکر می‌گویند. پس این قسم اول شد. اموری که مربوط به گذشته است حالا چه خوشحال کننده بوده، چه ناراحت کننده، الآن که من دارم فکرش را می‌کنم، دیگر اسم این را ذکر می‌گذارند یا تذکر.

۲. ادراک

قسم دوم اموری است که انسان الآن دارد درک می‌کند. همین الآن مثلاً فرض کنید همین مطلب علمی که شما دارید می‌شنوید، اگر خواهانش باشید، یک لذت معنوی می‌برید. چیزی است محبوب روح شما، خوشایند روحتان است و همین الآن لذت می‌برید یا ممکن است ناخوشایند باشد، مثل اینکه همین الآن خدای نکرده یک مسئله‌ای برایتان باشد که فکرتان را الآن دارد ناراحت می‌کند. به اموری که الآن، در زمان فعلی، محبوب یا مکروه شماست، «ادراک» می‌گویند. انسان ادراک دارد؛ یعنی درک می‌کند، می‌یابد، حالا یافتن امری است که برایش خوب باشد یا بد باشد، محبوب او باشد یا مکروه او باشد، خوشحال کننده باشد یا ناراحت کننده. اسم این را ادراک می‌گذارند.

۳. انتظار (خوف و رجاء)

قسم سوم اموری است که انسان می‌داند آینده اتفاق می‌افتد. امری است خوشحال کننده که مال گذشته و حال نیست، اگر اتفاق بیفتد، مال آینده است و همچنین ناراحت کننده‌اش. چیزی است که اگر اتفاق بیفتد، آینده ممکن است اتفاق بیفتد که او را ناراحتش می‌کند. این چیزی که مربوط به آینده است، الآن که فکرش را می‌کنم، یک حالتی در وجود من احساس می‌شود. هر کسی به درون خودش که مراجعه می‌کند، احساس می‌کند اگر آن چیزی که آینده می‌خواهد اتفاق بیفتد، چیزی خوبی باشد، الآن یک احساس نشاط و خوشحالی در وجود خودش می‌کند و اگر مکروه باشد، الآن که فکرش را می‌کند، یک احساس ناراحتی می‌کند.

به طور کلی آنچه که مربوط به آینده است، حالا چه ناراحت کننده باشد و چه خوشحال کننده، اسمش را «انتظار» می‌گذارند. انتظار مربوط به امور آینده است. آن وقت انتظار خودش دو قسم می‌شود: انتظاری که مربوط به امور آینده است، آن امر آینده که می‌خواهد اتفاق بیفتد یا احتمالاً اتفاق می‌افتد، یک وقت خوشحال کننده است، یک وقت ناراحت کننده. اگر از باب خوشحال کننده باشد، اسمش را «رجاء» می‌گذارند که در فارسی می‌گوییم امیدواری. امید این داریم که فلان چیز اتفاق بیفتد؛ یعنی انتظار داریم فلان کار خوبی که محبوب ماست، به نفع ماست، ما را خوشحال می‌کند، این اتفاق بیفتد و اگر کاری که می‌خواهد اتفاق بیفتد، برای ما ناراحت کننده باشد، اسمش را «خوف» می‌گذارند. یعنی الآن به حالت نفسانی خودمان که مراجعه می‌کنیم، یک حالت ترسی را می‌یابیم. از همین حالا، هنوز خود آن کار اتفاق نیفتاده است، آن قرار

است آینده اتفاق بیفتد، اما الآن که فکرش را می‌کنم، یک حالت ترسی در خودم احساس می‌کنم. از حالا دارم پیش بینی می‌کنم. آن حالت که می‌گویم ببین چه می‌شود یا مبدا این اتفاق بیفتد، این همان حالت ترس و خوف است.

جایگاه خوف و رجاء

پس الآن جایگاه خوف و رجاء را فهمیدیم در کجا قرار دارد. امور مکروهه یا محبوبه‌ای که مربوط به آینده است، نه مال گذشته و نه مال حال. چیزی که مال گذشته است، دیگر معنا ندارد که من بگویم انتظار آن را دارم. گذشته دیگر تمام شده است. چه خوب بود چه بد بود، تمام شد دیگر. به این انتظار نمی‌گویند. چیزی هم که مال الآن است، همین الآن دارد به من مصیبت می‌رسد یا چیز خوبی، خوشحال کننده‌ای دارد می‌رسد، به این هم انتظار و امیدواری و ترس نمی‌گویند. خوف و رجاء مال آینده است.

به امور گذشته تذکر می‌گویند. به امور حال درک و ادراک می‌گویند. به امور آینده انتظار می‌گویند. انتظار هم بر دو قسم است: گاهی انسان انتظار دارد یک چیزی که به نفعش است، اتفاق بیفتد. این انتظار می‌رود در قسمت رجاء و امیدواری. یک وقت است که انتظار دارد یک چیزی اتفاق بیفتد که برای او ناراحت کننده است، به ضرر او تمام می‌شود، این انتظار می‌رود در قسمت خوف و ترس. می‌ترسد اینجا. این خوف و رجاء الآن در قلب یافت می‌شود؛ ولیکن خود کار در آینده اتفاق می‌افتد. خود کار مربوط به آینده است. فردا قرار است مثلاً یک معامله‌ای بکنیم که ان شاء الله یک سود خوبی داشته باشد. خود معامله فردا انجام می‌گیرد؛ اما الآن که فکرش را می‌کنم، الآن در حالت قلب خودم یک انبساطی احساس می‌کنم، یک شادمانی. آن حالت نفسانی‌اش الآن است. این است که می‌گویند رجاء؛ یعنی الآن امید دارد که فردا آن کار اتفاق بیفتد. یا اینکه قرار است فردا ضرری احتمالاً به او برسد. ترسی که در وجودش است، الآن است، نه وقتی که اتفاق می‌افتد. خود کار فردا اتفاق می‌افتد؛ اما ترس الآن است. مثل کسی که می‌خواهند فردا اعدامش بکنند. فردا خود کار اتفاق می‌افتد؛ اما الآن در دلش یک احساس ترس و ناراحتی می‌کند. این خوف الآن است.

خوف و رجاء در اصطلاح

بنابراین از نظر اصطلاح علمی اینطور می‌گوییم: خوف و رجاء حالت فعلی است، متعلق خوف و رجاء استقبالی است. متعلقش یعنی خوف از چه دارم؟ امید به چه چیزی دارم؟ به آن متعلق، آن چیزی که ترس یا امیدواری من روی آن تعلق گرفته است، وابسته به آن است. خوف و رجاء دو حالت نفسانی است که هر دو آن‌ها زمانشان فعلی است، الآن در وجود من است، اما متعلقشان مربوط به آینده است. خوف از چه دارم؟ آن خوف از چه، آن چه، آینده است. این را می‌گویند متعلق

خوف. ترس از چه چیزی دارم؟ ترس از ضرری که آینده می‌خواهد به من برسد. خب آن ضرر آینده است. پس این جمله که می‌گوییم خوف دارم از فلان ضرر، خوفش الآن است، آن ضررش آینده است. یا امیدوارم به فلان منفعت برسیم، امیدواری آن الآن است، یعنی همین الآن در قلبم آن امید است، اما خود منفعت آینده است. این است که گفته شده مؤمن همیشه در وجودش دو حالت خوف و رجاء وجود دارد. همیشه این است. هرکسی به درون خودش مراجعه می‌کند، می‌بیند هم به رحمت خدا امیدوار است، هم ناراحت از این است که مبادا غضب خدا دچارش بشود. ترس دارد، از این ناراحت است. این دو حالت همیشه در مؤمن هست. نسبت به چه چیز؟ نسبت به کارهایی که قرار است آینده اتفاق بیفتد. این قسمت اول صحبت‌مان بود که جایگاه خوف و رجاء و تقریباً تعریفش را الآن متوجه شدیم چیست.

مقایسه خوف و رجاء با غرور و تمنی

بحث دومی که داریم این است که تفاوتی است بین خوف و رجاء، غرور و تمنی. این‌ها سه تا کلمه است، هر کدام یک معنای خاصی دارد. اموری که قرار است آینده اتفاق بیفتد، یک وقتی است که قطعی اتفاق می‌افتد، مثلاً یقین داریم فردا خورشید طلوع می‌کند، به چیزی که به اتفاق افتادنش یقین داریم، نه خوف می‌گویند، نه رجاء. این از بحث خارج شد. هیچ وقت کسی نمی‌گوید امیدوارم که فردا صبح خورشید طلوع بکند یا ترس از این دارم که فردا عصر خورشید غروب بکند. خوف و رجاء اینجا معنا ندارد. چیزی که طبق روال طبیعی قطعی است، قطعی که می‌گوییم یعنی عادتاً دیگر شب و روز می‌شود، به این نه خوف می‌گویند، نه رجاء. پس این از بحث خارج است. می‌ماند اموری که احتمال وقوعش هست، احتمال عدم وقوعش هم هست. ممکن است اتفاق بیفتد، ممکن است اتفاق نیفتد.

این‌هایی که دو حالت دارد: ممکن است اتفاق بیفتد و ممکن است نیفتد، این مورد بحث است. این سه حالت دارد که سه تا اسم دارد.

غرور

یک حالتش این است که اسمش را «غرور» می‌گذارند. غرور آنجایی است که انسان یک اسبابی در اختیارش است، اسباب آن کاری که قرار است آینده اتفاق بیفتد، حالا آن کار چه خوب باشد، به نفعش باشد و چه به ضررش. آن کاری که قرار است آینده اتفاق بیفتد، یک سری از اسباب و علتش در اختیار من است، یعنی من الآن می‌توانم کارهایی بکنم که آن کار آینده اتفاق بیفتد، می‌توانم کارهایی بکنم که اتفاق نیفتد، بیایم این اسبابش را از بین ببرم و بعد بگویم امیدوارم که در آینده مثلاً این منفعت به دستم برسد. مثلاً فرض کنید همین معامله‌ای که گفتم، فردا قرار است یک معامله‌ای انجام بدهیم، یک سود

خوبی هم در آن است. اگر بخواهم فردا معامله بکنم، لازمه اش این است که امروز مقدماتش را آماده بکنم، بروم طرف را ببینم، صحبتی بکنیم، کار را آماده بکنیم تا فردا معامله انجام بگیرد. اما حالا کنج خانه نشسته ام، نه می روم طرف را ببینم، نه به او تلفن می زنم، نه تماس. اسبابش در اختیار من است دیگر، اما اسبابش را انجام نمی دهم، بعد هم می گویم امیدوارم فردا یک منفعتی از این معامله که می کنیم، به من برسد. این امیدواری نیست. اسمش را غرور می گذارند. آدم مغرور آدمی است که اسباب را رعایت نکرده است و بیخودی همین طور امیدوار است که فلان اتفاق بیفتد. این نمی شود. شما که امیدوار هستی، خب یک قدم نشان بده. اسباب را فراهم کن. این حالا در بحث خودمان، نظیر کسی است که امیدوار به رحمت خدا و بهشت است. خب اسبابش این است که گناه نکند و اگر هم گناه کرد، توبه بکند. این ها اسباب فعلی اش است دیگر. می گویند شما که امیدوار هستی در آینده وارد بهشت بشوی، خب یا الله، اگر گناه کردی، توبه کن و الآن هم توجه داشته باش که یک وقت در آینده دچار گناه نشوی. اما می بینی از یک طرف دارد همین طور گناه می کند، معصیت می کند، از گناهان گذشته اش هم توبه نمی کند و بعد هم می گوید من به رحمت خدا امیدوارم هستم. این امیدواری نیست، این غرور است.

مثال طبیعی آن این است: کشاورزی اسباب عادی کشتش را فراهم نمی کند، در زمین بذر نمی پاشد، آب هم به زمین نمی رساند. بعد هم کنار دیوار گرفته خوابیده، پاهایش را روی هم انداخته، می گوید امیدوار هستم که ان شاء الله هفت، هشت ماه دیگر یک گندم حسابی از این زمین درو بکنم. این امیدواری نیست، این غرور است. شما که امیدوار هستی، خب اسبابش را فراهم کن. اسباب امیدواری فعلاً در اختیار است، آن هایش که در اختیار است، فراهم کن، آن ها هم که در اختیار نیست، هیچ. اینکه باید دانه در زمین انداخته شود، در اختیار شماست، خب این کار را بکن. باید آب را به زمین برسانی، خب این کار را باید بکنی. باید کود بدهی به زمین، این را هم بده. این کارها را بکن، اما بعد که این دانه گندم رشد می کند، دیگر این، کار شما نیست. این کار خداست. این که دانه رشد بکند، ساقه بدهد و...، آن کار خداست، آن هیچ. امیدواری آن هم همان است. اینکه یک وقت خدای نکرده آسیبی نرسد، مشکلی پیدا نشود تا این به سلامتی نتیجه بدهد، آن بحث دیگری است. اما آن هایی که در اختیار شماست، آن ها را انجام بده، بذر را بپاش، آب را برسان، کود بده، وسایل را آماده کن، بعد بگو به رحمت خدا امیدوار هستم، امیدوارم که خدای متعال لطف بکند و این مزرعه نتیجه بدهد.

اعمال انسان هم نسبت به آخرت همین طور است. کسی که می‌خواهد این اعمالش در آخرت به او سود بدهد، بهشت را برای او بیاورد، خشنودی خدا را برای خودش تحصیل بکند، بسم الله. «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْأَخْرَةِ»^۲. بینم چه می‌کنی؟ تو این قلب، قلب انسان زمین است دیگر، کشت خداست، بینم چه می‌کاری تو این قلب؟ خوب بکار. اسبابش را آماده بکن، بعد بگو که امیدوارم که آینده در آخرت نتیجه بگیرم. پس غرور چه شد؟ غرور این است که انسان اسبابی که باید فراهم بکند تا منفعتی در آینده به او برسد، این اسباب را رعایت نمی‌کند، نمی‌آورد و همین طور بیخودی می‌گوید من انتظار دارم آن منفعت به من برسد. مثل کشاورزی که باید دانه بکارد، زحمت بکشد، هیچ کاری نمی‌کند، گرفته خوابیده، می‌گوید انتظار دارم آن منفعت به من برسد. به این غرور می‌گویند. این معنای غرور بود.

تمنی

قسم دوم اموری است که به آن تمّنی می‌گوییم. تمّنی این است: اموری است اگر در آینده اتفاق بیفتد، به نفع من یا به ضرر من است، اما من یقین دارم اتفاق نمی‌افتد، هیچ‌یک از اسبابش هم در اختیارم نیست. یقین دارم اتفاق نمی‌افتد؛ اما خوب آرزویش را می‌کنم. پیرمردی که نشسته است آرزو می‌کند ای کاش ایام جوانی برگردد، خب اسبابش در اختیارش نیست، اما آرزویش را می‌کند. اگر جوانی برگردد، منافعی به سوی او سرازیر می‌شود، کارهای خوبی می‌تواند بکند. در همین حد. آرزویش را می‌کند، آرزوی چه چیزی را؟ آرزوی یک چیزی که به نفعش است، اما اسبابش هم در اختیارش نیست، یقین هم دارد اتفاق نمی‌افتد، اما فکرش را که می‌کند، انتظار می‌کشد. به این می‌گویند تمّنی.

طلبه‌ها در کتاب عوامل فی النحوشان این مثال را دارند: «يَا لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ، فَأُخْبِرُهُ بِمَا فَعَلَ الْمُشَيْبُ» می‌گوید که ای کاش جوانی برگردد و من به آن اطلاع بدهم که پیری چه بلاها و مصیبت‌هایی به من رساند. از نظر عربی، عرب وقتی می‌خواهد تمّنی را بگوید، کلمه «لیت» می‌آورد. در عربی فرق می‌کند. در فارسی نه، همه‌اش را می‌گوییم ای کاش. ای کاش اینطور بشود. در عربی فرق می‌کند. آنجایی که یک چیزی را آرزو بکند که یقین دارد اتفاق نمی‌افتد، چون اسبابش در اختیارش نیست، اگر در اختیارش بود، شاید می‌رفت ایجاد می‌کرد، اما یقین دارد اتفاق نمی‌افتد، این چیزهای این طوری را عرب وقتی می‌خواهد بگوید، با کلمه لیت می‌گوید. در دعای ندبه می‌گویید «أَيَّتْ شِعْرِي، أَيَّنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى» (ای صاحب الزمان، ای کاش می‌دانستم جایتان کجاست؟) خب این انتظاری است که طبق روال عادی محقق نمی‌شود؛ چون اسبابش در اختیار ما نیست. اینکه بنشینیم آقا کجا هستند، در اختیار ما نیست. حالا اگر به کسی لطفی بشود، آن یک

^۲. المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۳۶.

بحث دیگری است. پس چون می‌دانیم اسبابش در اختیار ما نیست، اینجا با کلمه لیت می‌گوییم. «أَيَّتْ شَعْرِي» ای کاش می‌دانستم، می‌فهمیدم. شعور به معنای فهم است، یعنی ای کاش فهم من به اینجا تعلق می‌گرفت. اما آن وقتی که یک چیزی را انتظار دارد که امکان وقوعش هست، اسبابش در اختیارش است، عرب آنجا را با «لَعَلَّ» می‌گوید. لعل آن هم به معنای شاید است. لیت و لعل هر دو معنایشان شاید است، منتهی شایدها فرق می‌کند. گفتیم در کارهایی که یقین دارد اتفاق نمی‌افتد، آنجا را لیت می‌گوید، در آن کارهایی که امکان وقوعش هست، لعل می‌گوید. می‌گوید: ای کاش مسافر بیاید. انتظارش را دارد، امکان وقوعش هم هست. خوب آن جا را لعل می‌گوید.

برگردیم سر بحثمان. تا اینجا معنای غرور را فهمیدیم، تمنی را هم فهمیدیم. تمنی چه شد؟ آن جایی که انسان یک مسئله خوبی را آرزو می‌کند که یقین دارد اتفاق نمی‌افتد، اما حالا همین‌طور در ذهنش، فکرش را می‌کند. می‌گویند: «وَصَفُّ الْعَيْشِ نِصْفُ الْعَيْشِ» بالاخره همان توصیفی که در ذهنش می‌کند، نصف خوشی آن را با همان فکرش می‌برد، نصف دیگرش هم برای وقوعش است که خب اتفاق نمی‌افتد.

خوف و رجاء

پس غرور و تمنی از بحث ما بیرون رفت. می‌فهماند بحث خوف و رجاء. خوف و رجاء کجا می‌تواند صدق بکند؟ آنجایی که یک چیزی در آینده ممکن است برای انسان اتفاق بیفتد؛ یعنی از چیزهایی نیست که یقین داریم اتفاق نمی‌افتد یا یقین داریم اتفاق می‌افتد. آن که یقین داریم اتفاق می‌افتد، مثل طلوع خورشید، مثالش را زدیم. آن که هیچ، گفتیم اصلاً از بحث خارج است. آن هم که یقین داریم اتفاق نمی‌افتد، اسمش را تمنی گذاشتیم. آن هم هیچ، مثل جوانی است که آرزو می‌کنیم یا مثل گذشته عمر. همه شما الآن می‌توانید فکر دیروز را بکنید و مثلاً بگویید ای کاش دیروز برگردد. خب دیروز بر نمی‌گردد یا آرزوهای این طوری که دوست دارید فردا، دیروز باشد، یعنی آینده باز برخورد بکنید به دو روز گذشته. خب نمی‌شود. این انتظار بیجایی است برای آینده. یقیناً آینده دیگر به گذشته برخورد نمی‌کند. آینده برای خودش جداست. پس تمنی هم هیچ. غرور هم که گفتیم آنجایی است که اسباب آن چیزهایی که قرار است آینده اتفاق بیفتد، اصلاً فراهم نمی‌کند، مثلاً گندم نکاشته است، بعد هم می‌خواهد درو بکند یا اینکه عمل خوب انجام نداده است، معصیت هم می‌کند، بعد انتظار دارد که بهشت برود. امیدوار به رحمت خداست. نه، این نمی‌شود.

پس خوف و رجاء کجا می‌آید؟ دیگر تقریباً معلوم شد که کجا را می‌خواهیم بگوییم. وقتی این سه قسم رفت بیرون، آن قسم آخرش که می‌ماند، خوف و رجاست. خوف و رجاء جایی می‌شود که انسان واقعاً به چیزی امیدوار است که امکان وقوعش

هست. اسبابی هم اگر در اختیارش است (اسباب عادی)، آن‌ها را هم فراهم کرده است. بعد از آن که اسباب را رعایت کرد، هنوز دو احتمالی است، یقینی نیست. مثل طلوع خورشید نیست که یقین داریم اتفاق می‌افتد. نه، من رفته‌ام اعمال خوب انجام داده‌ام، از گناهانم هم توبه کرده‌ام، اما هنوز مردد هستم که آیا خدا توبه‌ام را پذیرفته یا نه؟ آن چیزی که در اختیار و در حیطة قدرت من بود، این‌ها را انجام دادم. کار خوب گفته بود، انجام دادم. از کار بد هم گفته بود توبه بکن، کردم. حالا مانده است این که کار خدا چه می‌شود، او با من چه برخوردی می‌کند. اینجا دیگر جای امیدواری است. اینجا می‌گویند رجاء داشته باش. به رحمت خدا امیدوار باش. خوف و رجاء اینجا می‌آید. اسبابش را رعایت کرده؛ اما در عین حال هنوز می‌ترسد.

رجاء به چه چیز؟ امیدواری به این که ان شاء الله خدا ما را بخشیده است و رحمت او نصیبمان خواهد شد، وارد بهشت می‌شویم. این خوفی هم که می‌گوییم در وجودش است، می‌ترسد از این که نکند خدا او را نبخشیده باشد، منظور خوف از عدالت خداست، چون ما دو نوع خوف داریم که حالا ان شاء الله توضیحش را خواهیم داد.

یک وقت انسان از ظلم یک کسی می‌ترسد، آدم ظالمی است، از او می‌ترسد. یک وقت انسان از عدالت یک کسی می‌ترسد. گاهی انسان از دادگاه می‌ترسد؛ چون دادگاه، دادگاه ظالمانه است. می‌داند اگر دچار این دادگاه شد، در این دادگاه ظلم می‌شود. ترس از این دارد که خب حق او ضایع می‌شود. یک وقت ترس از دادگاه این است: چون می‌دانم دادگاه به عدالت رفتار می‌کند و من خطا کردم، از دادگاه می‌ترسم. این جا ترس من به خاطر عمل خود من است. ترس از خدا هم به خاطر ترس از عدالت خداست: «وَلَا يَخَافُ إِلَّا عَذْلَهُ»^۳. این دعا در مفاتیح است، در دعای روز یکشنبه، آنجا می‌خوانیم. می‌گوییم «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَ لَا أَخْشَى إِلَّا عَذْلَهُ». (خدایی را ستایش می‌کنم که امیدوار نیستم مگر به فضل او و نمی‌ترسم مگر از عدالت او). این هم قسمت دوم صحبت ما.

گنہکار امیدوار به رحمت خدا در بیان امام صادق (علیه السلام)

و اما در قسمت سوم عرض کردیم که آیه شریفه‌ای را که تلاوت کردیم، با یک حدیث می‌خوانیم و ترجمه می‌کنیم. حدیث در اصول کافی است. راوی می‌گوید که به امام صادق (علیه السلام) گفتیم: «قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ نَزْجُو» از این‌ها امروز هم خیلی داریم. می‌گویند به حضرت گفتیم: یک عده‌ای هستند که معصیت می‌کنند و می‌گویند ما امیدواریم خدا ما را ببخشد و وارد بهشتمان بکند. «قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي» عملشان معصیت است؛ اما گفتارشان چیست؟ «وَ يَقُولُونَ نَزْجُو» به

۳. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۰۷.

زبان می گویند ما امیدواریم. «فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ» همیشه همین طور هستند. رفتارشان هم عوض نمی شود. همین طور تا آخر عمر هستند تا وقتی مرگ سراغشان می آید. همیشه معصیت می کنند، از آن طرف هم می گویند ما به فضل خدا امیدواریم. «فَقَالَ» حضرت در جواب فرمودند: «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِي» این ها یک عده هستند که در آرزوهایشان می چرخند و می گردند. اما نتیجه چیست؟ واقعاً رحمتی به آن ها می رسد؟ نه. در دنیا فقط در آرزوهایشان می چرخند، می گردند. «كَذِبُوا» دروغ گفتند؛ یعنی همین هم که می گویند ما به خدا امید داریم، دروغ می گویند. آدمی که امیدوار است، باید عملش نشان بدهد. بعد حضرت فرمودند: «لَيْسُوا بِرَاجِينَ» دروغ می گویند، این ها راجین نیستند، یعنی به رحمت خدا امیدوار نیستند. چرا؟ «إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ» کسی که واقعاً یک چیزی را می خواهد، دنبالش است، آن را طلب می کند. اگر واقعاً رحمت خدا را می خواهد، باید دنبالش برود، طلب بکند. کسی که دارد معصیت می کند، معلوم می شود رحمت خدا را نمی خواهد. «وَمَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ» اگر کسی از یک چیزی واقعاً می ترسد، خب باید از آن فرار بکند. مثلاً یک کسی می گوید من از این شیر می ترسم؛ اما جلویش نشسته است. این دروغ می گوید. اگر واقعاً می ترسد، باید از آن فرار بکند. کسی که از آتش جهنم خوف دارد، باید از آتش فرار بکند. فرارش به این است که باید معصیت نکند. اگر به بهشت امیدوار است، رجاء دارد، باید نشان بدهد، بهشت را طلب بکند. با گناه که نمی شود بهشت را طلب بکند.

پس دقت بکنید این برمی گردد به همان نکته ای که گفتیم کسی که خوف و رجاء دارد، باید آن اسبابی را که در اختیارش است، فراهم بکند، بعد از این که اسباب را فراهم کرد، حالا بگوید من به رحمت خدا امیدوار هستم. این خوب است. اینجا بگوید از عذاب خدا می ترسم، خوب است.

معرفی امیدواران به رحمت خدا در قرآن کریم

و اما آیه ای که تلاوت شد، آیه ۲۱۸ از سوره بقره است. ببینید قرآن کریم چه کسانی را می گوید به رحمت خدا امیدوار هستند. مقدمه ای که این آیه می آورد، آن هایی هستند که کار می کنند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ» (البته کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، آنان به رحمت خدا امیدوارند.) این ها همان هایی هستند که به رحمت خدا امیدوار هستند، نه آن کسی که مثلاً از زیر جهاد فرار می کند، جهاد نمی رود، بعد هم می گوید من به رحمت خدا امیدوارم. کدام رحمت؟ اگر امیدوار هستی، خب نشان بده. رحمت خدا را طلب بکن و طلب کردن به این است که وظیفه را انجام بدهی. از زیر جهاد فرار می کنی، بعد می گوید من از آتش جهنم می ترسم.

به تعبیر امام صادق (علیه السلام) دروغ می گوید. کسی که واقعاً می ترسد، باید نشان بدهد، فرار کند از آن چیزی که می ترسد.

این صحبت مقدماتی ما بود. اگر توفیقی بود، ان شاء الله دنباله عرائض را جلسه آینده خواهیم داشت.

«الحمد لله رب العالمین»